



۲۰۱۷/۰۴/۱۶



محمد داؤد مومند

## باريابی با شخصيت ملی افغانستان اعليحضرت محمد ظاهر شاه بابای ملت

نوشته ذيل متعلق به برادر هم وطنم، شاعلی باز ميباشد که نوشته خود را به عين شکل معنون ساخته و من نخواستم در شکل تحرير آن با وجود ايجاب طرز تحرير، تصرفی به عمل آورم. اين نوشته از نظر من خیلی جالب و قابل توجه ميباشد، زیرا شاعلی باز پسر مرحوم باز محمد خان مصاحب خاص مرحوم سردار محمد داؤد خان ميباشد، سردار داؤد خانى که به ياری و ياورى داکتر محمد حسن شرق يکی از مهمترين چهره های سياسی مرموز تاريخ معاصر کشور، نظام چندین صد ساله و يا چندین هزار ساله کشور را به حمايت کشوری که سردار صاحب موصوف ان را « دوست بزرگ » بزرگ خطاب میکرد توسط کودتا « نه انقلاب طوری که سردار مدعی بود » سرنگون ساخت، نظام سلطنتی به شیوه غير قانونی و يا قانون جنگل از میان رفت ولی یک نظام جمهوری واقعی که توسط آراء سري و مستقیم مردم افغانستان انتخاب شده باشد، هرگز و تا امروز بوجود نیامد، کشور از طرف شرق و غرب اشغال گردید و حامد کرزی و اشرف غنی چیزی به جز ابادی و گودی های کوچکی کشور ایالات متحده، نسیتند. یاد داؤد خان به خیر، اگر خودش قربانی قمار خود و دام گسترده شده شوروی وقت گردید، حد اقل مانند حامد کرزی بی مقدار و معاش خور آ اس ای پاکستان و خرجین ستان ایران و غنی بیچاره و زبون و ناتوان و ذلیل و بی حیثیت، بی ابرو نبود. داؤد غرور خود را با هیچ چیز معاوضه نمیکرد.

به هر صورت روزی آمد که سردار پرستان و آنانیکه کودتای داؤد خان را علیه شاه سابق، با دل و جان حمايت میکردند، در روی جهان به جز، پادشاه سابق کسی را نیافتند که به او رجوع نموده و تحت زعامت همچو زعیمی، متشکل گردند، برایم جالب است که برادر ارجمند باز نیز، شاه مخلوع را خطاب « بابا » میدهد، این جانب که در زمان سلطنت شاه مخلوع، کدام احترام خاصی به او نداشتم و بیشتر طرفدار محمد داؤد خان بودم، به مصداق کلام « قدر عافیت آنگاه دانی که به مصیبتی گرفتار آیی » بعد از سقوط سلطنت، چشم امید به زعامت مجدد شاه دوخته بودم، چیزی که قدرت بزرگ و جبار غربی آن را هرگز نمی خواست، و مردم ما را به اصطلاح پشت نخود سیاه سرگردان ساختند و آنچه در حق ملت و کشور ما روا داشتند، به هیچوجه کمتر از جنایات اتحاد شوروی نبود، استاد بینوای مرحوم میفرماید:

**نه یو سرای نه یوه خونه  
حبسوی لوی هیوادونه  
چی بندی پری نیوهیری  
داسی شو د زولانی رنگ  
غلی شانته انقلاب دی  
بدلوی د زمانی رنگ**

خدا شاهد است خود سازی نشود، همین اکنون که این سطور را مینویسم اشک از چشمانم جاری شد. به هر صورت صحبت در مورد پادشاه سابق بود، ولی من حتا در دیار غربت و فرقت از وطن و چشم امید نجات به ایشان، هرگز پادشاه مخلوع را خطاب « بابا » ندادم و نمی دهم، متأسفانه در شعر من که در وصف دوره سلطنت سروده بودم و حتا اراده نشر آن را درین ویب سایت نداشتم از طرف استاد محترمی تایپ گردید « این شخص، استاد هاشمیان نیست » و از طریق ایمیل خودشان آن را غرض نشر به افغان جرمن فرستادند و کلمه بابا را به آن افزودند، ولی من امروز که شاه مرحوم در میان ما نیست، دوره دهه دیمکراسی را بهترین دوره زندگانی خود میشمارم. بعد از این مقدمه بر میگردد به نوشته محترم باز که قرار ذیل تقدیم میگردد.

« اعليحضرت امان الله خان، اعليحضرت سپه سالار محمد نادر شاه شهيد، اعليحضرت محمد ظاهر شاه بابای ملت، قهرمان و اتل ملی مرحوم شهيد سردار محمد داؤد خان از جمله رهبران آزادمنش افغان بودند که آزاد زیستند و آزاد زندگی کردند.

د پانو شمیره: له 1 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پاوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرو مخکي په خیر و لولئ

انها آزادانه در كوچه و بازار شهر كابل بدون ترس و هراس گشت و گذار ميكردند. اما ما شاهد آنيم و به اصطلاح رهبراني را هم ديديم كه مانند دزدان و مجرمان زمان در قفس ها زندگي ميكند. آن ها از نعمت آزادي محروم و غلام بودند و هستند. عده اي شان به روس، تعداد ديگر شان به ايران، پاكستان و غيره خود را فرخته بودند و در قيد اسارت بيگانگان زندگي كردند و يا ميكند.

شب بيست و دوي اكتوبر سال دو هزار و يك اينجانب حقير و فقير قاسم باز به همراهي دوستانم هريك سيد اسحاق گيلاني، انجنير احسان الله ميار، پروفيسر قدير امير يار، غرض ملاقات با، باباي ملت عازم پايخت شهر روم شديم و شب در هوتلي اقامت داشتيم كه زوات ذيل نيز انجا بودند: قوماندان عبدالحق، جنرال رحيم وردك، حامد كرزى، قوماندان حاجي زمان، ملك زرین و چند تن از قوماندانان سمت شمال كشور كه فردا صبح وقت آن ها مرخص شدند. فرداي ان شب ما بايان توسط موتر شخصي باباي ملت و يك موتر ديگر توسط شخص وطن دوست و جوان پر احساس شهزاده مصتفي ظاهر نواسه باباي ملت « شرم خاندان نادر خان- مومند » و وزير خارجه فعلى زلمى زسول و حميد صديق به منزل نه چندان مفشن مرحوم باباي ملت رهنمايي شديم. باباي ملت نزديك دروازه سالون با هريكي ما با شفقت شاهانه احوال پرسى نمود بعدا خود شان روى يك چوكي چوبى ارزان قيمت نشست و مايان در پهلو و پيش شان در كوچ نشستيم همراه هر كدام ما بطور انفرادى احوال پرسى و جويابى احوال شدند.

بعد از چند لحظه رشته صحبت را سيد اسحاق گيلاني گرفته و در ضمن از باباي ملت پرسيد كه آيا باباي ملت آرزوى بازگشت بوطن را دارند و اگر آرزو دارند ميخواهند كه قدرت اجرائي كشور را بدست گيرند؟

حضور اعليحضرت بعد از يك مكث مختصر فرمودند: « بلى آرزو دارم كه بوطنم برگردم و بقيه عمر خود را در وطن خود سپرى نمايم ولى در نظر نخواهم داشت كه قدرت اجرائي كشور را بدست بگيرم، البته دلایلى هم دارم كه چرا! اول از نگاه سن نمیتوانم از عهده اينكار برابم و به شكلى كه لازم است بخدمت وطن و مردم رسيدگي نمايم. و ثانيا نمى خواهم كه اسسم مانند بېرك كارمل و يا صبغت الله مجددى در صفحات تاريخ كشور ثبت گردد.

تمام ما خاموش بوديم كه درين اثنا اقاى احسان الله ميار رشته صحبت را بدست گرفته و پرسيد كه ما فرموده هاى اعليحضرت را كه همين حالا ارشاد فرمودند نفهميديم كه منظور اعليحضرت چيست؟ باباي ملت فرمودند:

زمانيكه قدرت اجرائي را بدست گيرم و بخواهم كه يك والى يا يك جنگ سالار را معزول سازم و اگر آن شخص حكم مرا قبول نكند پس فرق من و صبغت الله مجددى چي ميشود؟ من بخاطري كه مجددى نشوم مجبورم كه با استفاده از قوت و زور نظر خود را به كرسي بنشانم، اما كجاست ان قوه و ان ابزار زور؟

با در نظر داشت اين واقعيت و اوضاع مجبورم كه به قواى خارجي اتكا كنم و از آنها بمنظور تطبيق فرمانم طالب كمك شوم كه درين حالت فرق من و بېرك چه خواهد بود؟

بعد از شنيدن اين جملات با خود گفتم كه راستى باباي ملت هستى، روح شاد باد. آمين يا رب العالمين. ختم

د پايو شميره: له 2 تر 2

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همكارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

يادونه: دلپکني د ليکنيزي بني پازوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ